

«لغاته درس هر بی هفته»

«درس اول»

مُجَالِسَةُ الْخَلِمَاءِ: همنشینی با دانشمندان	فِي: در، داخل	ذِلَكَ: آن «مذکور» رَجُلُ: مرد «جمع: رجال»	آفة: آفت، آسیب بِلا: بدون
نَاجِحٌ: موفق، پیروز	قِيمَة: ارزش، قیمت	شَجَرٌ: درخت «جمع: أشجار»	بِتَّة: دختر «جمع: بنات»
نِسْيَانٌ: فراموشی	كَانِدٌ: مانند	صَفٌّ: كلاس «جمع: صُفوف»	إِلَكَ: آن «مؤثر»
وَلَدٌ: پسر، فرزند «جمع: أولاد»	كَبِيرٌ: بزرگ	طَالِبٌ: دانشآموز، دانشجو	ثَمَرٌ: میوه
هَذَا: این «مذکور»	لَوْحَةٌ: تابلو	جَمْعٌ: طَلَابٌ	جَبَلٌ: کوه
هَذِهِ: این «مؤثر»	مَرْأَةٌ (امْرَأَة): زن	طَلَبٌ: خواستن	جَمِيلٌ: زیبا
	مُجَالِسَةٌ: همنشینی	فَرِيقَةٌ: واجِبٌ دینی	خُشنٌ: خوبی

مَجْهُولٌ: ناشناخته، گمنام	صَحَّةٌ: تدرستی	آمان: امنیت
مَرْءَةٌ (امْرَأَة): انسان، مرد	عَلَىٰ: بر، روی	خَشْبٌ: چوب «جمع: أحشاب»
مَسْرُورٌ: خوشحال	عَلَيْكَ: بر تو، به زیان تو	خَسِيَّ: چوبی
مِنْ: از	كُرْسِيٌّ: صندلی	خَيْرٌ: بهتر، بهترین
نَافِذَةٌ: پنجره	كُرْسِيَّانَ حَسَيْيَانَ: دو صندلی چوبی	خَيْرٌ مِنْ: بهتر است از
نَعْفَتَانَ مَجْهُولَتَانِ: دو نعمت	كَلَامٌ: سخن	دَهْرٌ: روزگار
ناشناخته هستند.	لِ: برای	ذَهَبٌ: طلا
نَظِيفٌ: پاکیزه	لَكَ: برایت، به سود تو	رَأْيٌ: نظر، فکر
وَالِّدِينِ: پدر و مادر	لَكَ: سَتَّ، يَتو	وَأَيَّانٌ: دو نظر، دو فکر
وَاحِدٌ: یک	لِهَذَا الْصَّفَّ: این کلاس دارد.	رَأْيٌ وَاحِدٌ: یک نظر، یک فکر
وَرَدٌ، وَرَدَةٌ: گُل	(برای این کلاس هست.)	رِضا: رضایت

هَا: ش، او، آن	عِنْدَ: نزد، کنار	حَجَرٌ: سنگ «جمع: أحجار»	أَخِيه: زندگان «فرد: حَيٌّ»
أَوْسَطْهَا: میانه ترین آن	فَائِزٌ: برنده	حَدِيقَةٌ: باغ «جمع: حدائق»	أَوْسَط: میانه ترین
هُؤْلَاءِ: اینان، اینها، این	كَنْزٌ: گنج «جمع: كُنوز»	سَبْعِينَ: هفتاد	أَوْلَيَكَ: آنان، آن
هُولَاءِ إِرَانِيَّونَ: اینها ایرانی اند	لَاعِبٌ: بازیکن	سَّنَةٌ: سال «جمع: سَنَوات»	أَوْلَيَكَ مُجَاهِدُونَ: آنها مجاهددن
هُولَاءِ الْلَّاعِبِيُّونَ: این بازیکن‌ها	مِفْتَاحٌ: کلید «جمع: مَفاتِيحٌ»	صَدَاقَةٌ: دوستی	أَوْلَيَكَ الْمُجَاهِدُونَ: آن مجاهدها
	مَكْتَبَةٌ: کتابخانه	صِغَرٌ: خُردسالی، کوچکی	تَقْبَّلُ سَاعَةٍ: ساعتی فکر کردن
	مَوْتٌ: مرگ	عِبْرَةٌ: پند «جمع: عِبَرٌ»	جَالِسٌ: نشسته
	وَاقِفٌ: ایستاده	عَدَوَةٌ: دشمنی کردن	جاَهِلٌ: ندادان

«درس دو و سو»

لَا: نه	عِنْبٌ: انگور	جُنْدِي: سرباز	آ: آیا
لِسَان: زبان	غُرْفَة: اتاق	حَقِيقَة: کيف، چمدان	إحسان: نیکی
مَدِيَّة: شهر	فَنْدُق: هتل	«جَمْع: حَقَائِب»	إلا: به جز
نَعَمْ: بله	قَرِيبٌ: نزدیک	رُبُّ: چه بسا	بائِع: فروشندہ
هَلْ: آیا	فَرِيهَة: روستا	رُمَان: انار	بُشْتَان: باع
هُنْا: اینجا	قَلِيلٌ: کم	صَلَة: نماز	بعید: دور
	كَثِيرٌ: بسیار	عَمَودٌ: ستون	جزاء: پاداش
أَخْت: خواهر			
لُغَة: زبان	سِيَارَة: خودرو	جَوَالٌ (الهَاتِفُ الْجَوَالُ): تلفن	أخ(آخر، آخر، أخي): برادر
لِمَنْ: مالِ چه کسی، مالِ چه	سَيِّدٌ: آقا	هَمَرَاه	أرض: زمین
كَسَانِي	سَيِّدَة: خاتم	حُبٌ: دوست داشتن	أنا: من
مُدَرِّسٌ: معلم	صَدِيقٌ: دوست	حُسَامٌ: شمشیر	إن: قطعاً به راستی که
مَنْ: چه کسی، چه کسانی	«جَمْع: أَصْدِقاء»	خُسْنُ الْعَهْدٍ: خوش پیمانی	أنت: تو «مؤثر»
وَحْدَة: تنهایی	صَغِيرٌ: کوچک	سَاقِقٌ: راننده	أنت: تو «مذکر»
ضَيْفٌ: مهمان «جمع: ضيوف»	هُوَ: او «مذکر»	سَمَاءٌ: آسمان «جمع: سماءوات»	جلیس السوء: همنشین بد
هيَ: او «مؤثر»	كَاتِبٌ: نویسنده	سَوْءٌ: بدی، بد	
أَفَضَل: برتر، برترین			
نِسَاء: زنان	ما هو: چیست	رَخِيَّصَة: ارزان	إلى: به، به سوی، تا
هُنْمٌ: یشان، آنان «جمع مذکر»	«بِرَايِ پُرسِش از شَيْء مذکُور»	عَبْدٌ: بنده	أم: مادر «جمع: أمهات»
أَنْقَعُهُمْ: سودهشترينشان	ما هيَ: چیست	عَيْشٌ: زندگی	أنفع: سودمندترین
سِيَّمَهُمْ: مادرم	«بِرَايِ پُرسِش از شَيْء مؤثَّر»	غَالِيَّة: گران، ارزشمند	بيت: خانه
يَسَار: چپ	مُدَارَاهٌ: مدارا کردن	فَاعِلَّهُ: انجام دهنده اش	حَوْلٌ: اطراف
يَمِينٌ: راست	مِنْضَدَّه: میز	ما: چه، چه چیز، چیست	دَوَرَانٌ: چرخیدن
نِيَّاتٌ: نیت‌ها «مفرد: نیت»	نَاسٌ: مردم	ماذا: چه، چه چیز	
أَهْدَام: پاها «مفرد: قَدَم»			
وَرَاءَهُ: پشت	اسْتَ، تو باید	جَهَّةٌ: بهشت	أمام: رو به رو
هُنْاكَهُ: آنجا	فَوْقَ: بالا، روی	حُسْنُ الْخُلُقِ: خوش اخلاقی	أين: کجا
يَدَهُ: دست	قَرِيبٌ مِنْ: نزدیک به	حَلْفَهُ: پشت	باب: در «جمع: أبواب»
	مُدَارَاهَ التَّاسِ: مدارا کردن	سَفِينَة: کشتی	بَقَرَة: گاو
	با مردم	عَلَى الْيَسَارِ: سمت چپ	تحَثَّ: زیر
	مَعَ: با، همراه	عَلَى الْيَمِينِ: سمت راست	جَنْبَهُ: کنار
مِنْ أَيْنَ: اهلی کجا، از کجا	عَلَيْكَ بِـ: بر تو لازم		

موَاعِظٌ: پندها «مفرد: مَوْعِظَةٌ»	سَبْعَةٌ: هفت	بِدَايَةٌ: شروع	إِثْنَا عَشَرَ: دوازده
نَارٌ: آتش	سِتَّةٌ: شش	تِسْعَةٌ: تُه	إِثْنَانِ: دو
نَظَرٌ: نگاه	سَخَاوَةٌ: بخشندگی	ثَلَاثَةٌ: سه	أَحَدَعَشَرَ: یازده
وَجْعٌ: درد	سُورَةٌ: سورهها «مفرد: سورة»	ثَلَاثَةُ أَشْيَاءٍ: سه چیز	أَرْبَعَةٌ: چهار
وَجْهٌ: چهره	صُورَةٌ: عکس	كَهْمَانِيَةٌ: هشت	أَرْبَعَةُ كَلِيلَاتٍ كَثِيرٌ: چهار چیز
يَوْمٌ: روز «جمع: أَيَّامٌ»	شَهْرٌ: ماه «جمع: شهور»	حَسَنَةٌ: خوب	اندکشن زیاد است.
	عَشَرَةٌ: دَه	حَيَاءٌ: شرم	أَسْبُوعٌ: هفته
	كَمٌْ: چند، چقدر	خَلْقٌ: آفرید	الَّذِي: کسی که
	مُصَحَّفٌ: قرآن	حَفْسَةٌ: پنج	بَهْرٌ: دریا

«درس های چهارم و پنجم»

فِنْدَقْنَا: هَتِيمَان، هَتِيلِ ما	كُمْ: تَانِ، بِـ شَما	جِوار: گفت و گو	أَبْ (أَبُو، أَبَا، أَبِي): پدر
نِهايَة: پایان	فِنْدَقْلَمْ: هَتِيلَان	شَارِع: خِيَابَان	أَسْرَة: خانواده
هُمْ: آدان، ایشان «جمع م	لَكْ: تَـتِ، تَـ تو	صَبَّاحُ الْخَيْرِ، صَبَّاحُ الثُّورِ:	إِلَى اللِّقاءِ: به اميد ديدار
هُمْهَا: يشان، بِـ آنها، بِـ آر	حَالَة: حَالِ تو	صَبِحَ بِـ خَيْرِ	أَنْتَمْ: شَما «جمع مذکور»
وجوپیهما: صورتشان	مَعَ السَّلَامَةِ: به سلامت	فِي أَمَانِ اللَّهِ: خداحافظ	جَدْ: پدربرزگ
	نَـا: سِـمانِ، بِـ ما	كَيْفَ: چطور	جَدَّة: مادربرزگ

گَتَبْ: نوشت	صَدِيقَاتِي: دوستانم «مؤنث»	ذَكَرْ: یاد کرد	أَخْذَ: گرفت، برداشت
لَا فَرْقَ: فرقی نیست	عَبَاءَةٌ: چادر	ذَهَبَ: رفت	إِشْتَرَى: خرید
لَكِ: سَتْ، يَـ تو «مؤنث»	عَلَمْ: پرچم	ذَهَبَتْ: رفته	إِشْتَرَىتْ: خریدی «مدّکر»
صَدِيقَاتِكِ: دوستت	غَسَلَ: شُست	ذَهَبَتْ: رفتی «مدّکر»	إِشْتَرَىتْ: خریدی «مدّکر»
لِكِنْ: ولی	فُسْطَانٌ: پیراهن زنانه	ذَهَبَتْ: رفتی «مؤنث»	إِشْتَرَىتْ: خریدی «مؤنث»
لِمَادَا: چرا، برای چه	قَرَأَ: خواند	رِسَالَةٌ: نامه	أَصْدَاقَاتِي: دوستانم «مدّکر»
مَبْرُوك: مبارک	قَرَأَتْ: خوانندی «مدّکر»	رَفَعَ: بالا بُرد، برداشت	أَكْلَ: خورد
مَلَائِسٌ: لباس‌ها	قَرَأَتْ: خوانندم	سِرْوَال: شلوار	أَلْفَ: هزار
وَحْدَكَ: تو به تنهايی «مدّکر»	قَمِيصٌ: پیراهن	سُوقٌ: بازار	أَمْ: يا
وَحْدَكِ: تو به تنهايی «مؤنث»	كَانَ، كَانَتْ: بود	شُكْرًا جَزِيلًا: بسیار متشرکرم	تُفَاحٌ، تُفَاحَةٌ: سیب

«درس های شه و هفتھ و هشتھ و نھ»

من: کسی که	عُذوان: دشمنی	رَجَعٌ: برگشت	اذا: هرگاه، اگر
الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَمَ النَّاسُ...: مسلمان	عَنْ: از	زَرَعَ: کاشت	أَرَادُ: فرومایگان
کسی است که مردم سالم بمانند...	فَتَحٌ: باز کرد	سَأَلٌ: پرسید «مذگر»	أَفَاضِلٌ: شایستگان
لِسَانِيَه: زبانش	فَلَاحٌ: کشاورز	سَأَلَتْ: پرسید «مؤنث»	أَمَّهٌ: مادرش
لَعْبَه: بازی کرد	قَرُبٌ مِنْ: نزدیک شد به	سَأَلَتْهُ: از او پرسید	بَحْثٌ عَنْ: دنبال... گشت
لَيل: شب	قَصِيرٌ: کوتاه	سَلَمٌ: سالم ماند	لَئِمٌ: سپس
نَهَار: روز	قَمَرٌ: ماه	سَمِعَ: شنید «مذگر»	حَسَدٌ: درو کرد
واجِب: تکلیف	مَلَكٌ: فرمانرو شد	سَمِعَتْ: شنید «مؤنث»	خَرَاجٌ: بیرون رفت
وَجَدَه: پیدا کرد	مَنْ: هرکس	شَمَسٌ: خورشید	خُسْرَانٌ: زیان
وَصَلَه: رسید	مَنْ ذَرَعَ الْغَدْوَانَ: هرکسی	صَعِدَ: بالا رفت	دَخَلَ: داخل شد
ھَلَكَ: هلاک شد	دشمنی کاشت: (یکارده)	طَرَقٌ: کوبید	ذَهَبَتْ: رفت «مؤنث»
واجباتنا: تکالیف ما	كَانَ ذَاهِبًا: رفته بود «مذگر»	جَمْعٌ: جمع کرد	أَيْسَهٌ: پدرش
يا: اي	كَانَتْ ذَاهِبَةً: رفته بود «مؤنث»	ذَاهِبٌ: رفته	أَخْرِيَهَا: خواهرش
يَدُها: دستش	لَأَنْ: زیرا	سَأَلَتْ: از تو پرسید «مذگر»	أَخْيَهٌ: برادرش
	لَأَنْهُ: زیرا او «مذگر»	سَأَلَتْكَ: از تو پرسید «مؤنث»	أَمْهَا: مادرش
	لَأَنْهَا: زیرا او «مؤنث»	صَدِيقٌ: دوست «مذگر»	بَيْشُكٌ: خانه ات
ما: حرف نفی فعل مضاری	ما كَانَ: قبود	صَدِيقَيٌ: دوست «مؤنث»	بَيْشُكٌمٌ: خانه تان
ماء: آب	قَطْعٌ: بُرید	طَرَقٌ: کوبید «مؤنث»	جائَه: آمد
والِدة: مادر	لَفَطَحْنَا: بُریدیم	ضَرَبَ: زد	جَلَسَ: نشست
وَصَلَتْنَا: رسیدیم	كُلْنَا: همه ما	ضَرَبْنَا: زدیم	إِلَهٌ: خدایان «مفرد: إِلَهٌ»
وَقَعَ: افتاد	لَيْسَ: پوشید	عَبَرَ: عبور کرد	بَارِدٌ: سرد
وَقَفَ: ایستاد	لَيْسَنَا: پوشیدیم	عَبَرْنَا: عبور کردیم	جَوْ: هوا
وَقَفْنَا: ایستادیم	نَحْنُ: ما	عَرَفَ: شناخت	حُدُودٌ: مرز، مرزها
ھُما: آن دو، آنان، ایشان	نَيْسِيَ: فراموش کرد	عَقْوَهٌ: ببخشید	حَزَنٌ: غمگین شد
	نَصَرَ: یاری کرد	فَرِحَ: خوشحال شد	حَفِظٌ: حفظ کرد
	وَالِدٌ: پدر	فَرِحَنَا: خوشحال شدیم	حَفِظَكُمُ اللَّهُ: خدا شما را حفظ کند.
مَمْلُوءٍ بِ: پُراز	جَدَنَا: پدربرزگمان	قَالَ: گفت	صَنَعٌ: ساخت
كُمَما: یتان، ی شما «مشتی»	جَذَنَتَا: مادربرزگمان	أَيْهَا: ای «برای مذگر»	أَخْتَيْنِ: دو خواهر
ذَرَسْكَمَا: درستان، درس شما	رَوْجَةٌ: همسر	أَيْتَهَا: ای «برای مؤنث»	أَخْوَيْنِ: دو برادر
سُكُنٌ: یتان، ی شما «مؤنث»	سَمَحَ لِـ: اجازه داد	بِـ: به وسیله	أَكْبَرٌ: بزرگ تر
اطفالیگن: کودکانتان، کودکان شما	كِيمِياء: شیمی	بَدَأَ بِـ: شروع کرد به	أَولَادِهِمَا: فرزندانشان
	مُساعدة: کمک	بُسْتَائِنُهُمْ: باغشان	أَنْتَهَا: شما «مشتی»
		بَيْتَهُمْ: خانه شان	أَنْتُنْ: شما «جمع مؤنث»

« درس های دهه و هیازدهه و دوازدهه »

نظرن: نگاه کردن	ف: پس	خاف: ترسید	ایتسام: لبخند
وحید: تنها	قیرحن: خوشحال شدن	خافتا: ترسیدند	بابتسام: با لبخند
هرب: فرار کرد	قیبح: زشت	خافوا: ترسیدند	آحد: کسی
هرتیا: فرار کردن	قدف: انداخت	خائف: ترسیده، ترسان	آخدوها: او را گرفتند
هرنی: فرار کردن	قلدھو: انداختند	سمک: ماهی « جمع: آسماك »	إليها: به او
هُمْ: یشان، بـ آنها	قلدھوها: او را انداختند	سمکه حجریه: سنگ ماهی	آن: که
قلایسهم: لباس هایشان	لکن: ولی	سَبَكَه حَجَرِيَّه: سنگ ماهی	بل: بلکه
هُنْ، هِنْ: یشان، بـ آنها	لکلھم: ولی آنها	سبکه: تور	جاء: آمد
لتجاتهن: به خاطر نجاتشان	لائھا: زیرا او	شبکه بزرگ: تور بزرگی	جاووا: آمدند
هُنْ: آنان، ایشان « جمع مؤنث »	لتجاتها: به خاطر نجات او	علم: دانست	جدا: بسیار
	منها: از او	علم آن: دانست که	جمال: زیبایی
	نظر: نگاه کرد	علممن: دانستند	حزین: غمگین

لئیس: نیست	قیل: پذیرفت	رَأَی: دید	أَجَابَ: جواب داد
مُجَدٌ: کوشما	گآخر عملیه: به عنوان	سَنَوات: سالها « مفرد: سَنَة »	آخِر: آخرين
مصنوع: کارخانه	آخرین کارش	شراء: خریدن	آخِر عَقْلِي: آخرین کارم
منه: از او	لائک: زیرا تو	صُنْع: ساختن	أَعْطَى: داد
ندم: پشیمان شد	لکنها: ولی او	طلَبَ: خواست	أَعْطَاهُ: به او داد
یاليتنی صنعت: ای کاش من ساخته بودم	لشراء: برای خریدن	عمل: انجام داد، کار کرد	يحتاجه: نیازمند
	لصنعن: برای ساختن	قال في نفسه: با خودش گفت	تقاعد: بازنشستگی
	لمما: هنگامی که	قال له: به او گفت	جيده: خوب، به خوبی

شته: زمستان	حائز: گرم	أسود: سیاه	أَيْضَ: سفید
صيف: تابستان	حياة: زندگی	أصفر: زرد	الاثْنَيْن: دوشنبه
عدا: فردا	حریف: پاییز	آمس: دیروز	الأحد: یکشنبه
غراب: کلاغ	الحَمِيس: پنجشنبه	أوراق: برگها	أَحْمَر: سرخ
فاکهه: میوه « جمع: فواكه »	ربيع: بهار	مفرد: ورق	أَخْضَر: سبز
لون: رنگ « جمع: الوان »	السبت: شنبه	أي: کدام، چه	الأربعاء: چهارشنبه
آلیوم: امروز	سحاب: ابر	الثلاثاء: سه شنبه	أَزْرَق: آبی